

سخن سردبیر

شناخت گذشته هر ملت جز به کمک آثار به جای مانده از گذشتگان - اعم از مکتوب و غیرمکتوب - میسر نیست. تاریخ نگاران از جمله تلاشگران این حوزه محسوب می‌شوند که به کمک ابزار علمی تلاش می‌کنند تا معرفت حاضران را درباره‌ی گذشتگان افزایش دهند. تاریخ نگاران نیز همانند سایر انسان‌ها تحت تأثیر شرایط اجتماعی و فرهنگی جوامع خود هستند و زاویه دید آنها نسبت به حوادث تاریخی، تأثیر مهمی در چگونه دیدن واقعیت‌ها دارد. به طوری که رابطه دیالکتیکی ذهن تاریخ نگاران و وقایع تاریخی، نهایتاً منجر به تولد اثری تاریخی می‌گردد.

بسیاری از متفکران کوشیده‌اند تا میان سنت و تحولات تاریخی و سهم آن در شکل‌گیری هویت ارتباط برقرار کنند، به طوری که بحث هویت از نظر آنان بدون تاریخ معنی ندارد. آنان به جای پرداختن به رویدادهای گذشته و علیت‌های تاریخی، دغدغه‌های حال را دستاویزی برای تفسیر گذشته قرار داده‌اند. با این رویکرد تاریخ ایران و ارتباط آن با هویت را به چند دوره‌ی مشخص می‌توان تقسیم کرد. در تاریخ نگاری قبل از اسلام، از بُعد معرفتی آیین زرتشت در ایران زمینه بروز می‌یابد و برای اولین بار در جهان هویت یکپارچه سرزمین ایران در مقابل انیران شکل می‌گیرد که هویت اولی نماد تمام نیکی‌ها، پاکی‌ها، روشنایی‌ها و ... شناخته می‌شود و هویت دیگری سمبل تمامی پلشتی‌ها، ناپاکی‌ها، خشکسالی‌ها و تاریکی‌ها و ... تعبیر می‌شود. اسطوره‌سازی‌ها در ایران در قالب، شاهنامه‌ها، خداینامه‌ها و زندگی پادشاهان واقعی و افسانه‌ای شکل می‌گیرد.

در تاریخ نگاری پس از اسلام، که دومین لایه هویتی ایرانیان، شکل می‌گیرد، با توجه به یکسانی دینی با سایر سرزمین‌هایی که از آن به عنوان دارالاسلام یاد می‌کنند، در قرون اولیه پذیرش اسلام در ایران، تکیه بر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی مشخصه هویت ایرانی می‌گردد. اوج شکوفایی این لایه از هویت ایرانیان در قالب شاهنامه‌ها به‌ویژه شاهنامه حکیم طوس، تجلی می‌یابد. تکیه خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بر عربیت به جای اسلامیت، منجر به برجسته‌سازی عناصری از فرهنگ ایرانی در مقابل آنان می‌گردد.

با قدرت گرفتن امپراتوری عثمانی در غرب جهان اسلام و سیطره‌ی آنان بر نیمی از دارالاسلام، وداعیه خلافت اسلامی، برجسته شدن گرایش به شیعه و تصوف، به‌عنوان شاخصه هویتی دوره صفویه شکل می‌گیرد و رابطه مرید و مرادی صوفیانه، همخوانی بیشتری با نظام شاهنشاهی ایرانیان می‌یابد. به طوری که در حوزه معرفت تشیع و در حوزه سیاست، رابطه شاهی احیا می‌شود.

رویارویی ایرانیان با تمدن و فرهنگ غربی سومین لایه هویت ایرانی را شکل می‌دهد. در این دوره در میان تاریخ‌نگاران ایرانی، علاوه بر آشنایی با اسلوب‌های تاریخ‌نگاران علمی که از غرب به عاریت گرفته بودند، رویارویی معرفتی با عصر تجدد نیز رخ می‌نماید. تاریخ‌نگاران ایرانی در این عصر برای مواجهه با این موج جدید - که در آن، هویت ایرانی در مقال غرب مظهر می‌شود - ابتکارات متعددی از خود به نمایش می‌گذارند. گروهی ترک سنت‌ها و پذیرش آنچه تجدد است را مدنظر قرار می‌دهند و در تاریخ‌نگاری خود هویت منفعل و فراموش شده را منعکس و نمایندگی می‌کنند. گروهی راه‌میانه را برمی‌گزینند و عقیده دارند که باید عناصر سازنده را از هویت غربی برگیرند و با ترکیب با سنت، سنتز جدیدی را بنمایند. گروهی دیگر بر این باورند که روند ملت‌سازی جز در سایه تاریخی بودن سرزمین (اقلیم) حاصل نمی‌گردد و آمال و آرزوی بلند هر ملت ضامن آینده‌ی روشن آن است. دسته‌ای از این تاریخ‌نگاران دین واحد، زبان واحد و درفش واحد را سرلوحه تاریخ‌نگاری خود قرار می‌دهند و معتقد به زدودن خرافات از دین، ترک نیم زبان‌ها، (گویش‌های محلی) در مقابل زبان واحد، و سرکوب گردن‌کشان محلی که در مقابل این درفش واحد قدم‌گذاشته‌اند، هستند و این نگرش را در قالب تغییر فرهنگ و رسومی که مانع از این وحدت رویه می‌گردد، پیشنهاد می‌کنند.

فصلنامه مطالعات ملی با توجه به رسالتی که برای خود تعریف کرده در صدد است در چند شماره آینده، منظر تاریخ‌نگاران به مقوله هویت را واکاوی کند و به کمک اصحاب قلم، مدخلی هر چند ناچیز بر این مقوله بگشاید. با توجه به کثرت تاریخ‌نگاران در هر دوره، بررسی دیدگاه تمامی مورخان امکان‌پذیر نیست، لذا در هر شماره به تعداد که میسر باشد، دیدگاه هویتی آنان مورد بررسی قرار می‌گیرد.